

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بعثی را که مرحوم نائینی فرموده اند، که البته عرض کردم ما بیشتر در ضمن این مباحث ایشان مطالب دیگری را هم که دارای ارزش است مطرح می کنیم، اینکه چون امر وضو امر غیری است؛ عرض کردم تصور ایشان این است که امر وضو «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم» است و غیری بودنش هم به لحاظ این که «اذا قمتم الی الصلاة»؛ یعنی به خاطر امر به صلاة است. و امر غیری قاعداً باید توصلی باشد، قصد قربت در آن معنا ندارد پس چطور در باب وضو قصد قربت گفتند معتبر است؟

توجیه اولی که ایشان فرمودند و سعی کردند مقداری توضیحش بدهند، این بود که امر به صلاة که امر نفسی است و عبادی است، منحل می شود به حسب اجزا و بعضی از شرایط، نه همه ی شرایط؛ یعنی نسبت به وضو، به خصوص وضو و بقیه ی اجزای نماز، امر منحل می شود. ایشان قائل به انحلال امر شده اند، که عرض کردیم انحلال را قبول نکردیم. دیگر حالا این مباحث چون یک مباحثی است که تأثیرگذار است می خوانیم.

«ثم لو اغضضنا عن ذلك كله»، جواب دیگری را ایشان می خواهند بیان بفرمایند: «كان لنا التفصی عن الإشکالات»، مراد به اشکالات، اشکالات ثلاث است. من یک نکته ای را عرض بکنم؛ ایشان در صفحه ۲۲۷ یک عبارتی دارند که: «حاصل ما ذكره فی ذلك المقام أن الإشکال فی أن نفس أفعال الوضوء من الغسلات و المسحات لیست مقدمة للصلاة». اینجا تعبیر به غسلات و مسحات کرده اند.

عرض کردیم یک عبارت معروفی هست که در کتب ما هم آمده، در کتب اهل سنت هم آمده، منسوب به ابن عباس هم هست که «الوضوء غسلتان و مسحان». این عبارت به خاطر اینکه رد بر اهل سنت که وضو را یک مسح می دانند و سه غسل می دانند، پایشان را غسل می کنند اهل سنت، این عبارت ضد آنهاست: «مسحان و غسلتان». در اینجا مرحوم نائینی فرموده اند «مسحات و غسلات»؛ خواستم یک توضیحی بدهم؛ ظاهراً مرادشان از غسلات یعنی غسل وجه و دو دست؛ دو دست را یکی حساب کرده اند ظاهراً مراد ایشان. متعارف این است؛ آن که در کتب ما داریم «الوضوء غسلتان و مسحان» متعارف این است. چون ایشان این کلمه را به کار برده اند گفتم یک توضیحی هم راجع به این عرض کنم.

و ظاهراً مراد ایشان از غسلات، صورت و دو دست، دو دست را به اصطلاح یکی، دو تا حساب کرده اند؛ و مسحات هم مسح سر و دو پا، ظاهراً مراد ایشان این باشد. و الا عرض کردم عبارتی که معروف است در کتب فقه و محل خلاف بین علمای اسلام، حتی در اهل سنت هم داریم غسلتان و مسحان، که مسح پا را هم حساب، یعنی مسح پا و مسح سر، غسل دست و غسل وجه. حالا به هر حال این را هم گفتم توضیح بدهم وسط بحث.

ولا بله، كان لنا التفصی عن الإشکالات بوجه آخر یختص بالوضوء و الغسل فقط و لا یجری فی التیمم. این وجهی هم که گفتیم در تیمم نمی آید. خب این خود ایشان باید ملتفت بشوند که این وجه صحیح نیست؛ آن وجهی که بخواهد در تیمم جاری نشود، خودش فی نفسه مشکل دارد دیگر. اگر بنا بشود تیمم را نتوانیم قصد قربت برایش درست بکنیم و قُربی اش بکنیم، چون عرض کردم، دیروز عرض کردم، از مثل ابوحنیفه نقل شده که تیمم عبادی است، وضو و غسل عبادی نیستند. یک اصطلاحی دارد: «معقول المعنی»، «غیر معقول المعنی». اگر معقول المعنی باشد، عبادی نیست؛ اگر معقول المعنی نباشد، عبادی است؛ حرفش این است. وضو و غسل چون آدم بدنش را می شوید، تمیز می شود بدنش، این معقول المعنی است. اما تیمم دست به خاک می زند، به صورتش می زند، این معقول نیست. لذا تعبدی را و عبادی را فقط همان تیمم می دانستند، وضو و غسل را عبادی نمی دانستند.

ایشان می گوید این وجهی که ما گفتیم در این جهت؛ خب این خودش کافی است برای اینکه بگوییم این وجه ایشان درست نیست دیگر، وجهی که بخواهد در تیمم جاری نشود. با اینکه تیمم اشکالش در قُربی بودن و در اینکه باید قصد قربت در آن باشد، اشکالش بیش از وضو و غسل است. علی ای به هر حال چون بنده عرض کردم برنامه ام این است که عبارت ایشان را بخوانیم، به همین...

«و حاصل ذلك الوجه هو أن الوضوء و الغسل لهما جهة عبودية ذاتية». این یک بحثی هست که بعضی از اجزا اضافه بر اینکه امر صلاتی دارند، امر خودشان، مثلاً رکوع، سجود، «اقرّب ما یكون العبد الى الله اذا كان ساجداً»؛ خود سجود حالت به اصطلاح عبودیت دارد؛ خب، احتیاج ندارد در ضمن صلاة هم باشد. و غسل و وضو را، غسل و وضو را گفتند از این قبیل است، خب تیمم هم از همین قبیل است؛ من نمی فهمم ایشان چرا؛ «و مطلوبیة نفسیة». برعکس، اگر جهت ذاتیه داشته باشد که ابوحنیفه می گوید معقول المعنی، پس باید عبادی نباشد، آن که غیر معقول المعنی است آن باید عبادی باشد. «أوجب استحبابهما قبل الوقت».

لذا این اعمال قبل از وقت مستحب اند؛ یعنی وضو و غسل قبل از وقت مستحب اند. من نمی فهمم مراد ایشان مثلاً غسل جنابت دیگر مراد باید باشد که خود غسل جنابت، و الا غسل فی نفسه دلیل نداریم که غسل فی نفسه خودش استحباب داشته باشد. آن چه که ما داریم در باب وضو است: «الوضوء نورٌ، و الوضوء علی الوضوء نور علی نور»؛ این را داریم. در بله آقا؟

یکی از حضار: غسل جمعه که داریم.

آیت الله مددی: خب هر غسلی؛ غسل جمعه روز جمعه غسل می کند؛ استحباب؛ الان قبل از وقت الان شما؛ این قبل از وقتی که ایشان می گوید غسل جنابت مرادش است، و الا هر غسلی که نیست. در باب وضو داریم که «الوضوء نورٌ». البته حالا چون نمی خواهم وارد بحث بشوم، آن روایت

هم سند روشنی ندارد. معروف است فی الألسن: «الوضوء نور»، لیکن سند روشنی ندارد. و لذا غسل علی الغسل را مستحب نمی دانند، حتی غسل جنابت؛ شما دو بار، سه بار غسل جنابت بکنید مستحب نمی دانند، همان دفعه اولش، به قول ایشان قبل از وقت.

«و عروض الوجوب لهما بعد الوقت، بله، لا ینافی بقاء تلك الجهة وان قربت بعد الوقت و حصلت لها...» یا «وان قویت»، «قربت» چاپ شده، باید «قویت» باشد، قوی بشود بعد از وقت، «و حصلت لها شدة أوجبت الوجوب». عرض کردیم مرحوم نائینی تصور عمومی شان این است ابتدا عرض بکنم، تصور عمومی شان این است که: «اذا قمتم الى الصلاة»، یک وقتی که می خواهید نماز بخوانید؛ این «وقتی می خواهید نماز بخوانید» در وقت است. مخصوصاً مرحوم نائینی یک مبنایی دارد، فعلیت حکم را به فعلیت موضوع می داند. عرض کردیم مراد ایشان از موضوع، متعلق نیست؛ یک اصطلاح؛ این اصطلاحات را من مجبورم مدام شرح بدهم؛ اگر گفت «اکرم العلماء»، ماده‌ی «اکرم» را، به اصطلاح که دلالت بر اکرام باشد، این را به معنای متعلق گرفته اند ایشان. خب، عده‌ای همین را موضوع می گویند؛ موضوع در اصطلاح ایشان این نیست، این متعلق است. هینتش هم هیئت «افعل» است که برای وجوب است؛ این هیئت، ماده و هیئت. «العلماء» موضوع است؛ «العلماء» آن است که موضوع است. آن وقت ایشان می گوید فعلیت؛ ایشان یک اصطلاحی دارد، حکم فعلی را آن حکمی می داند که موضوعش محقق شده باشد.

مثلاً الان وجوب نماز ظهر برای شما محقق نشده، چون زوال نشده؛ الان ساعت نه و خرده‌ای، نه و نیم رد شده، هنوز زوال نشده. اما اگر زوال شد، این وجوب فعلی می شود. فعلیت حکم را به فعلیت موضوع می داند؛ که این هم عرض کردیم مرحوم آقای خوئی هم همین اصطلاح ایشان را به کار می برند، که این هم عرض کردیم درست نیست. حالا به هر حال، ایشان نظر مبارکشان این است که وضو و غسل، مرادشان هم غسل جنابت، قبل از وقت مستحب است. بعد از وقت، این به اصطلاح مطلوبیت شدت پیدا می کند، وجوب می شود و منافات ندارد که شدتی پیدا بکند. عرض کردم سرّ اینکه ایشان همواره می گوید وجوب و استحباب، چون به خاطر اینکه «اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهکم»؛ «قمتم» یعنی وقتی نماز می خواهید بخوانید، پس این بعد از وقت است. «فاغسلوا» هم امر است؛ امر دلالت بر وجوب می کند. پس وجوب بعد از وقت است؛ دقت فرمودید؟ این نظر مبارک ایشان.

عرض کردیم در مقابل این نظر که حالا بعداً هم عرض می کنیم، اصلاً «فاغسلوا وجوهکم» امر به معنای مصطلح نیست. این برای بیان ارشادی، حکم ارشادی است؛ حکم ارشادی به تحقق طهارت. آن که در نماز شرط است «لا صلاة الا بطهور»، در اینجا طهور به این حاصل می شود که شما غسل وجه بکنید. عرض کردیم یک مشکل اساسی، این مال این نیست، مادر قرآن از این قبیل داریم؛ که به صیغه‌ی امر است لکن مراد جدی حکم

ارشادی است؛ مثل «اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن». خب، این معنایش این است که طلاق باید للعهده باشد، اگر نباشد یعنی چه؟ یعنی باطل است.

اصولاً اینها اهل سنت گفته‌اند آقا اگر طلاق للعهده نباشد، حرام است، باطل نیست. این بحث بسیار معروف، عرض کردم بسیار معروف بین ما و بین اهل سنت؛ البته نه همه‌ی اهل سنت، معروف از اهل سنت. و عرض کردم اسمی نمی‌خواهم ببرم چون شرایط مساعد نیست؛ این در کتاب، یکی از این کتاب‌های مهم زیدی‌ها، که تقریباً کتاب درسی‌شان هم حساب می‌شود در فقه، الان خوانده می‌شود، ایشان در همین بحث طلاق می‌گوید: هیچ کس مخالف، ایشان چون طلاق را صحیح می‌داند، هیچ کس مخالف با این حکم نیست الا این فرقه‌ی شاذّه! شروع می‌کند قریب به نیم صفحه هر چه به دهانش آمده فحش به شیعه می‌دهد! که این فرقه‌ی شاذّه‌ی مارقه عن الدین و فلان و مخالف لله و للرسول، گفتند این طلاق باطل است. خیلی به شدت حمله کرده که من هم با محقق کتاب دیگر ما هم حالمان یک جوری شد بیچاره؛ خواستم پیشنهاد کنم اگر تو می‌نویسی بنویس، و الا بده من یک حاشیه اینجا بنویسم؛ یک توضیحی بدهم که اینطور هجوم به شیعه نکند بیخود و بی‌جهت.

علی‌ای‌کیف ما کان، در صورتی که آیه‌ی مبارکه خیلی واضح است، چون طلاق در بین اهل سنت. طلاق در همه‌ی ادوار تاریخ بوده، تازگی ندارد؛ در اهل جاهلیت هم بوده است. ظاهر آیه‌ی مبارکه «یا ایها النبی»، خطاب به رسول الله، توسط رسول الله می‌خواهند این مطلب را به امت اسلامی القا بکنند: اگر بنا دارید طلاق بدهید، طلاق اینطوری است. ظاهرش این است اصلاً؛ این کیفیت طلاق است. «اذا طلقتم النساء»، ببینید: ظاهرش اینطوری است؛ یعنی اگر می‌خواهید طلاق بدهید، باید به این صورت باشد. «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ»، طلاق بدهید که بعد از طلاق مستقیم عده واقع بشود. خب این باید در حال طهر باشد. چون در حال حیض، چون خودشان می‌گویند عده طهر است. در حال حیض که عده واقع نمی‌شود. باید صبر کنند، اگر در حال حیض طلاق داد، باید صبر کنند حیضش تمام بشود، ابتدای طهر می‌شود عده ایشان. خب ظاهر آیه مبارکه این نیست، ظاهر آیه مبارکه این است که «إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ»، ببینید، لذا این را ارشادی می‌دانیم، نه امر.

و این سرّش را عرض کردیم نکته‌ای دارد. اصولاً تعبیر قانونی که ما الان داریم، در مکه و مدینه رایج نبوده است. نه مکه، نه مدینه، شهر قانونی نبودند. مثلاً روم باستان بود، ایران باستان بود، ایران در زمان همین رسول الله هم بود، قوانین داشتند. در مکه و مدینه قوانین اجتماعی وجود نداشت. این وقتی که پیغمبر، صلوات الله و سلامه علیه، وارد مدینه شدند، یک قراردادی را با یهود بستند. عرض کردم یکی از مستشرقین با جمع‌آوری چند کتاب، طبقات و غیر طبقات ابن سعد و این‌ها، آن قرارداد را بازنویسی کرده است، پنجاه و دو تا ماده است. ایشان به صورت جدید، ماده‌ای آورده همین قراردادی را که با یهود. خب این متعارف نبود. این یک کار جدیدی بود که پیغمبر انجام دادند، که ما با یهود این‌طور، یهود هم با ما این‌طور.

قرارداد طرفینی که طبق آن قرارداد عمل بشود. پنجاه و دو ماده است که عرض کردم خدا رحمت کند، می شناختمش، آقای سید غلامرضا سعیدی، چون از اطراف بیرجند خودمان است، منطقه نوزاد، دهی است به نام نوزاد، خدا رحمتش کند، ایشان ترجمه اش کرده به فارسی. آن متن عربی و انگلیسی و فارسی را با هم چاپ کرده، به اسم «نخستین قانون اساسی جهان». حالا ایشان می گوید قانون اساسی، قانون اساسی نبود، یک چیزی شبیه آن بوده است. یعنی رابطه ای که مسلمان ها با یهود داشت. خیلی واقعاً مغتنم است. یک مستشرق نوشته است، ایشان هم متن انگلیسی اش را آورده، هم از کتب عربی متن عربی اش را آورده، خودش هم ترجمه کرده است، ذیلش ترجمه کرده به فارسی. و واقعاً مغتنم است، انصافاً برای آشنایی با تاریخ قانون و قانون گذاری خیلی تأثیر دارد

چون خب شما بحث هایتان از جهتی، الان که اصول هستید، هم در فقه و هم در اصول قانون گذاری باید کار بشود. فقه یعنی قانون گذاری. عرض کردیم قوانینی که تا آن زمان متعارف بود، ما یک شرحی به آن دادیم، یک مقدار زیادی قوانین روم باستان است، که من عرض کردم بعضی از این چیزهایی که امروز به نام روایت است، احتمالاً قوانین روم باستان است. به نظرم «من حاز ملک» را سنه پوری نوشته قانون نمی دانم دوم، سوم روم باستان است. الان به عنوان روایت از رسول الله نقل می شود: «من حاز ملک». عرض کردیم روایت نیست. این طور بعد مشهور شد: «من حاز ملک»، چیزی که چیزی را حیازت بکند، برود بگیرد، مالکش می شود. این بعد کم کم گفتند آقا نه، روایت مشهور و ضعفش به عمل اصحاب منجر می شود. این اصلاً ریشه ندارد که حالا ضعفش به عمل اصحاب منجر بشود.

و کذلک عرض کردیم عباراتی را که تعبیر عقلاً یا ناس دارد، بعید نیست که این ها قوانین به اصطلاح روم بودند. چون مشکل کار این بود که این قوانین توسط کوفه، چون کوفه یک شهر عجیب و غریبی بود، چند دفعه شرح دادیم، لذا بعید نیست. مثلاً «الناس مسلطون علی اموالهم»، این روایت نیست که حالا کلمه ناس آمده. روایت های ما غالباً «المؤمنون عند شروطهم» است، «المؤمنون»، «الصلح جائز بین المسلمین الا صلحاً حراماً او حرم حلالاً»، دقت می کنید؟ این را می شود قواعد اسلامی. اما این ها، مثلاً «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز»، این روایت نیست اصولاً. خبر واحد هم نیست.

یک قصه ای هم عرض کردم، اصولاً مرحوم صاحب جواهر نوشته بعید نیست که متواتر باشد بین شیعه! اصلاً خبر واحد هم نیست که به تواتر بخواهد برسد! مرحوم ابن ادریس در سرائر نوشته: «معقد اجماعهم علی ان اقرار العقلاء جائز، نافذ، اقرار العقلاء نافذ علی انفسهم». این اصلاً معقد؛ اصلاً خبر واحد هم نیست، چه برسد به اینکه خبر متواتر باشد استجیر بالله!

علی ای حال، شناخت این مطالب یکی از مطالب بسیار بسیار مهم در فقه اسلامی است. عرض کردیم در مدینه یک نوع فقه الهی بود، یعنی تشریع الهی. عرض کردیم در تورات، سفر دوم تورات یا کتاب دوم تورات، لاویان، در این جا یک مقداری، مقدار زیادی احکام الهی است. بعدها علمای یهود، که ربیون به آن ها می گفتند، یک ضمیمه ای به این اضافه کردند، شش تا کتاب است، شش جلد، من دارم، به عربی اش را دارم، به نام «مشنا» یا «مشنا». مشنا را علمای یهود نوشتند. و این متن مشنا مثل، بعضی جاهایش مثل متن رساله عملیه ماست، توضیح المسائل ماست. اصلاً متن های شبیه همین توضیح المسائل خودمان است. شبیه متن منهاج الصالحین و این ها. قشنگ هم هست، شش جلد است. و در ابواب مختلف، که عرض کردم بنده متن عربی اش را دارم و گاهی مراجعه می کنم. البته قسمت هایش به من سخت است، اما عامه اش چون کار ما فقه است می فهمم. یک قسمت هایی که احتمالاً اصطلاح یهودی باشد یا اصطلاحی در بنی اسرائیل باشد، یک مقدار برای ما مشکل دارد، اما بقیه اش را ملتفت می شویم؛ بعضی جاهایش هم خیلی قشنگ است، یعنی مثل همین قوانین...

این مشنا در مدینه، من توضیحاً عرض کردم، این مشنا در مدینه وجود داشت و یهود مدینه به این معترف بودند. در یهودی ها فرقه ای به نام قرائین، می خوانند بعضی ها قرائین، نه، قرائین، این ها مثل معتزله ما هستند، مشنا را قبول نداشتند. فقط تورات را قبول داشتند. زیر بار مشنا نمی رفتند. مشنا یک چیزی اگر بخواهیم تشبیه بکنیم در دنیای اسلام شبیه صحیح بخاری. صحیح بخاری ما که سنن پیغمبر، مشنا شبیه آن است. البته صحیح بخاری اعم از سنن است. چیزی شبیه آن. و عرض کردیم یکی از مطالب خیلی عجیب، با اینکه عمر با یهودی ها ارتباط داشت و تورات را به عبری می خواند، عمر هم مشنا را قبول نداشت. این را هم نفهمیدم چرا. و لذا وقتی که امیرالمؤمنین طرح دادند که سنن رسول الله تدوین بشود، گفت: «مشنا کم مشنا اهل الکتاب؟»، اگر بخواهیم بنویسیم مثل مشنا باید بشود. و با مشنا عمر، این دقت بکنید، با مشنا عمر مخالف بود. حالا اولاً شما بعدها نوشتید، سنن پیغمبر را نوشتید، چرا مخالفت می کنید؟ بعدش هم امیرالمؤمنین: ما بنویسیم الان بهتر است که بعد بیایند اختلاف بکنند، ما الان صحابه هستیم. لذا دقت بکنید اینکه این عبارت را گرفتند که عمر با کتابت حدیث مخالف بود، این اشتباه است. عمر با تدوین سنت مخالف بود. این دو تا را اشتباه کردند. چون بحث سر این بود که مثلاً در قرآن دارد: «فَاعْسَلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ»، این ها آمدند گفتند سنت پیغمبر این بود که دست راست بر چپ مقدم باشد. این سنن است. امیرالمؤمنین فرمودند: بیایید این سنن را مدون بکنیم، سنن وضو را مدون بکنیم، سنن صلاة، سنن به اصطلاح حج، سنن روزه، این ها را مدون بکنیم. این چیزی که ایشان نظر مبارکشان بوده است.

خب این، عمر نظرش این بود که این مثل، راست هم می گفت خب، یک چیزی شبیه مشنا می شد. لکن بحث سر این بود که این جا این شریعت مقدسه، خاتمه شرایع حفظ می کند. گفت بیش و کم کن راز قرآن را حافظاً، من کتاب و سنت را حافظم. غرض، سنت و قرآن، قرآن و سنت، در تحت حفظ الهی است، این طور نیست که حالا مثلاً خیال بکند مثل کتاب مشنا می ماند که یهودی ها بخواهند؛ البته مشنا هم بزرگان یهود نوشتند.

احتمال می‌دهم اوانلش را اوصیای موسی نوشته‌اند. چون عرض کردم در سال ۲۱۷ میلادی این کتاب تکمیل می‌شود، تا آن زمان تکه تکه اضافه می‌کردند. تا زمان ۲۱۷. بعد شرح‌های فراوانی نوشتند که اسمش تلمود بود، تلمود شرح مشناست. علی‌ای کیف ما کان، از بحث خارج نشویم. این نکته قانونی را خیلی دقت بکنید، خیلی تأثیرگذار است. اصول قانون‌گذاری فوق العاده تأثیرگذار است.

ایشان بعد می‌فرماید: والحاصل، ایشان می‌خواهد بگوید که الان که قبل از ظهر است، وضو گرفتن مستحب است. چون جعل ذاتی هم دارد، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»، تطهر است دیگر، آدم خودش را پاک بکند، دستش را پاک بکند. این تطهر است. لکن بعد از وقت، بعد از زوال، این واجب می‌شود. اشکال ندارد، وجوبش هم وجوب غیری است. استحباب، استحباب ذاتی است، نفسی است، وجوبش وجوب غیری است. این یک وجوب می‌آید در آن حاصل می‌شود. اگر وجوب آمد، این وجوب منافی با آن استحباب نیست، تغییر استحباب نیست، تشدیدش است. آن استحباب را شدت می‌دهد.

یکی از حضار: خب اگر قبل از وقت بگیرد، می‌تواند با آن نماز بخواند؟

آیت الله مددی: بله دیگر، اشکال...

یکی از حضار: بعضی از آقایان می‌گویند نمی‌شود.

آیت الله مددی: خب آن‌ها هر چه می‌گویند باید جواب بدهند. ما که می‌گوییم می‌شود. دقت فرمودید؟ البته این من چون عبارت هم می‌خوانم برای اینکه یاد بگیرید در مناقشات با مطلب، با شخص، این کلمه که «وإن قویت وحصلت لها شدة أوجب...»، شدت در اعتبارات قانونی معنا ندارد. شدت و ضعف معنا ندارد اصلاً. دقت کردید؟ اعتبارات قانونی، وجوب یک اعتبار است، استحباب اعتبار دیگری است. اعتبار قانونی نیست این. اینکه «حصلت شدة»، اینکه وجوب آن استحباب شدید است، این تفکر قانونی درستی نیست، نه. هر کدام یک قانون مستقلی هستند.

اینکه حصول شدت والحاصل أن عروض ملاك الوجوب على ملاك الاستحباب لا يوجب انعدام ملاك الاستحباب، خب طبیعتاً یوجب، به خاطر اینکه وجوب و استحباب دو چیز هستند، دو اعتبار قانونی هستند. «وحدوث ملاك آخر للوجوب، بل غايته تبدل الاستحباب بالوجوب»، این نمی‌شود، تبدل نمی‌شود، دلیل باید بیاید. نمی‌شود. تبدل هم نیست، دو تا چیز است، دو تا قانون است، یک قانون این، یک قانون آن. بخواهد استحباب باشد یک اعتبار دارد، بخواهد وجوب؛ اینکه یکی شدت پیدا می‌کند بعد می‌شود وجوب، این اساس ندارد. بله، «تبدل الاستحباب بالوجوب وفوات رخصة من الترك»، این چون در استحباب جایز بود ترکش، این جایز بودن ترک بعد از وجوب برداشته می‌شود، دیگر ترکش جایز نیست، «وفوات الرخصة

من الترك التي كانت قبل الوقت»، قبل از وقت این طور بود، «مع أنه كان الملاک الاستحبابي في الملاک الوجوبي»، این را هم من یکی یکی کلمات را می گویم بعد نهایتاً مناقشه...

عرض کردم ملاک استحبابی و ملاک وجوبی را بررسی کردن، این فنی نیست. اصولاً در مباحث اصولی صحبت کردن از ملاک فنی نیست. چرا؟ چون استظهار است، ما باید استظهار بکنیم. لذا عرض کردیم: «تُعَرَفُ المَلَکَاتُ بِالْخَطَابَاتِ»، این قاعده کلی. اگر خطاب بود از خطاب می شناسیم و الا با ملاک نمی شود صحبت کرد. اصلاً بحث ملاک نکنید. ملاک استحبابی «نظیر اندکاک السواد الضعیف فی السواد الشدید»، یک سیاهی کم در یک سیاهی زیاد مندرک می شود. خب این نظیر غلط است، آن سواد، امر واقعی تکوینی است. مثلاً دیوار را رنگ زدند، رنگ سیاه کم رنگی بود، بعضی جاها پررنگ زدند. درست است، این می شود، اما این ربطی به وجوب و استحباب ندارد. این نظیر که فرمودند، نظیرش درست نیست. قوانین را این طور نباید تفسیر کرد. این راه تفسیر قانونی نیست. دیگر این ملاک ...

«وَلَكِنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَنَّ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ تَبَدُّلِ الْإِسْتِحْبَابِ بِالْوُجُوبِ فَإِنَّمَا هُوَ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْوُجُوبِ النَّفْسِيِّ الثَّابِتِ لِلْوُضوءِ بَعْدَ الْوَقْتِ»؛ که بگویم بعد الوقت وجوب نفسی دارد؛ «لَا الْوُجُوبِ الْغَيْرِي». در همین هم ایشان گیر کردند! خب بعد الوقت که شما به آیه تمسک کردید وجوب غیري درمی آید. «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ»، می شود وجوب غیري. «فَإِنَّ تَبَدُّلَهُ بِالْوُجُوبِ الْغَيْرِيِّ لَا يُعْقَلُ لِاخْتِلَافِ الْمُتَعَلِّقِ». نفسی هم لایعقل! ایشان فرمودند غیري لایعقل، خب نفسی اش هم لایعقل. هر دو؛ اصلاً وجوب غیري اش درست نیست، آن باطل است.

«وَلَا بَأْسَ بِالْإِشَارَةِ إِلَى ضَابِطَةِ تَبَدُّلِ الْأَحْكَامِ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ لِيَتَّضِحَ الْمَقْصُودُ فِي الْمَقَامِ». البته یک کمی طول کشید ما عبارت ایشان را خواندیم، ولكن چون مطالب نکته لطیفی دارد: «ضَابِطُ التَّبَدُّلِ هُوَ أَنْ يَتَعَلَّقَ الْوُجُوبُ بِعَيْنٍ مَا تَعَلَّقَ بِهِ الْإِسْتِحْبَابُ». دو تا جعل می خواهد. این دو تا جعل، لغو می شود؛ یک شیء، استحباب بکشی وجوب جعل بکنی، لغو است.

«كَمَا لَوْ نَذَرَ صَلَاةَ اللَّيْلِ». یک مثال دیگر می زنم. شخصی نذر کرد نماز شب بخواند، مشهور در فتاوا این است که نماز شب واجب می شود. در همین رساله های عملیه هم دیدید، نوشته اند اقسام نماز واجب چند تا است: نماز جمعه، نماز کذا، نماز واجب به نذر و شبه آن. شبهه هم می گویند، اخویه هم می گویند؛ دو تا برادرش نذر؛ دو تا برادرش عهد و یمین، قسم. قسم و عهد: عاهدتُ الله. این ها هم ملحق به نذر است. نذر هست: «نَذَرْتُ لِلَّهِ»، «جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَيَّ نَذْرًا». البته بعضی از علمای معاصر گفتند «لِلَّهِ عَلَيَّ نَذْرٌ» درست نیست، باید «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَفْعَلَ كَذَا»، گفتیم نه اشکال ندارد، آن هم درست است. حالا به هر حال وارد بحث نذر نمی خواهم بشوم.

این با نذر کردن نوشته اند نماز واجب می شود. ایشان دارد: «فَإِنَّ الْأَمْرَ الْإِسْتِحْبَابِيَّ إِنَّمَا تَعَلَّقَ بِذَاتِ صَلَاةِ اللَّيْلِ لَا بِمَا أَتَتْهَا مُسْتَحَبَّةٌ»؛ امر استحبابی. «وَالْتَذَرُ أَيْضاً إِنَّمَا تَعَلَّقَ بِالذَّاتِ، إِذْ لَا يُمَكِّنُ أَنْ يَتَحَقَّقَ نَذْرٌ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ بِوَصْفِ كَوْنِهَا مُسْتَحَبَّةً»؛ چون نمی شود به عنوان مستحب. بله. «لِأَنَّهَا بِالتَّذَرِ تَصِيرُ...» بصیر نوشته، تصیر واجبه. «فَلَا يُمَكِّنُهُ إِنِّيائُهَا بِوَصْفِ الْإِسْتِحْبَابِ، فَلَا بُدَّ أَنْ يَتَعَلَّقَ النَّذْرُ بِالذَّاتِ، فَيَكُونُ الْأَمْرُ الْوُجُوبِيُّ الْجَائِي مِنْ قِبَلِ النَّذْرِ مُتَعَلِّقاً بِعَيْنِ مَا تَعَلَّقَ بِهِ الْأَمْرُ الْإِسْتِحْبَابِيَّ، فَيَبْدُلُ الْأَمْرَ الْإِسْتِحْبَابِيَّ بِالْأَمْرِ الْوُجُوبِيِّ، وَيَكْتَسِبُ الْأَمْرُ الْوُجُوبِيُّ التَّعَبُّدِيَّةَ كَمَا اكْتَسَبَ عَلَى الْأَمْرِ الْإِسْتِحْبَابِيِّ الْوُجُوبَ». ایشان این طور: «فَإِنَّ الْأَمْرَ التَّذَرِيَّ وَإِنْ كَانَ تَوْصِيئاً إِلَّا أَنَّهُ لَمَّا تَعَلَّقَ بِمَوْضُوعٍ عِبَادِيٍّ اكْتَسَبَ التَّعَبُّدِيَّةَ». این توضیحی بود که ایشان فرمودند.

عرض کنم این راجع به این مطلب که نذر عبادی نیست، مطلب نذر، که «فَإِنَّ الْأَمْرَ التَّذَرِيَّ وَإِنْ كَانَ...» ببینید ما یک روایت داریم عرض کردیم همه را از اصل سندی باید درآورد: «مَا كَانَ مِنْ نَذْرٍ لِلَّهِ فَفِ بِهِ». دقت کنید همین کلمه «لِلَّهِ» که آمده، این اگر بعد از نذر باشد، بعد از ف باشد: «مَا كَانَ مِنْ نَذْرٍ فَفِ لِلَّهِ بِهِ»، فف لله، یعنی وفا باید به امر لله باشد. دقت کردید چه شد؟ اگر می گفت «فَفِ لِلَّهِ بِهِ»، می فهمیدیم که وفای به نذر تعبدی است. اما گفت «مَا كَانَ مِنْ نَذْرٍ لِلَّهِ»، این «لِلَّهِ» را برای نذر آورد، نه برای وفا؛ دقت فرمودید؟ چقدر حدیث دقیق است، چرا؟ چون نذر در زندگی بشر متعارف بود. اصلاً در قرآن دارد: «فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ... وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا»، این متعارفشان بود، که نذر بکنند جاهلیت متعارفشان بود.

و لذا مرحوم آقای خویی، قدس الله نفسه، معتقدند اوامر نذر، اوامر به اصطلاح تکلیفی است صرفند، وفا بکن. چون یک بحثی دارند که اگر چهل تا گوسفند داشت، نذر کرد اگر پسرش سالم برگشت از سفر یک گوسفند بکشد، عامه گفتند این چهل تا یکی اش کم می شود، پس بنابراین زکات به آن تعلق نمی گیرد آقای خویی فرمودند نه، نذر کاری نمی کند که گوسفندان از ملک تو خارج بشود، گوسفند ملک تو است. نذر فقط معنایش این است که اگر پسر آمد بکش، از ملک که خارج نمی شود. اگر یکی از ملک خارج شد، آن وقت در آن جا شما بگویید زکات واجب نیست.

من توضیحاً عرض کردم، این را در توضیحات من اگر دقت کنید که واقعاً هم باید؛ من همیشه ریشه تفکر را می گویم. آقای خویی ریشه تفکرش این است که اوامر وفای به نذر، تأسیسی است. یعنی شارع گفته به نذر وفا بکن. البته چون بشر نذرهای مختلف قرار می داد، گاهی نذر برای کلیسا می کرد، گاهی نذر برای راهب می کرد، برای کشیش می کرد، فرمودند «مَا كَانَ مِنْ نَذْرٍ لِلَّهِ»، برای بت می کرد، اگر نذری باشد که «لِلَّهِ» باشد، «فَفِ بِهِ». آقای خویی می فرمایند «فَفِ بِهِ» این به معنای تأسیسی است، یعنی شارع به ما امر کرده است.

من توضیحاً عرض کردم اوامر نذر تأسیسی نیست، به اصطلاح چه به آن می گویند؟ امضایی است. چون نذر در میان بشریت وجود داشت قبل از اسلام. «وَلْيُؤْفُوا نَذْرَهُمْ»، خود آیهی مبارکه است اصلاً، خود آیهی مبارکه که در حج نذر؛ نذر متعارف بود. اگر نذر وجود داشت، این نکته مهم، آیا

از ادله، از ادله‌ای که در نذر جاهلیت بود، آیا فقط حکم تکلیفی درمی‌آوردیم یا بیشتر؟ بحثی که هست این است که ظاهرش این است که در زمان جاهلیت از نذر، حکم وضعی هم می‌فهمیدند. این ملک می‌شود. لذا گفت: «فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ... وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا»، ببینید، لام به کار برد، یکی کلمه لام به کار برد، یکی کلمه شریک.

یکی از حضار: این آیه از کجا معلوم برای نذر باشد؟

آیت الله مددی: نذوراتی که می‌کردند دیگر. جاهلیت: «هَذَا لِلَّهِ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا».

و لذا در روایات آمده: این نذر چون برای شرکا و این‌ها است باطل است. «مَا كَانَ مِنْ نَذْرٍ لِلَّهِ فَفِ بِهِ». روشن شد؟ اگر برگردیم به ظاهر آیات، معلوم می‌شود در ارتکاز عربی قبل از اسلام، نذر را تملیک می‌دانستند. خوب دقت کنید. این فرق بین امضایی و؛ این نکته‌های فنی را دقت کنید. مرحوم آقای خویی ادله نذر را تأسیسی گرفتند، در صورتی که امضایی است. وقتی به قرآن نگاه می‌کنید در تصورشان «وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا» لام اولاً آورده، بعد هم شرکائنا، یعنی شریک می‌شود، مالکیت درست می‌کند. دقت کردید؟ یک نکته‌ای است که توجه بکنید.

پس بنابراین «مَا كَانَ مِنْ نَذْرٍ لِلَّهِ»، آخر صلاة اللیل ایشان می‌خواهند بفرمایند ذات صلاة اللیل مستحب است، نذر هم می‌خورد به ذات صلاة اللیل، و لذا ذات صلاة اللیل از استحباب، تبدل به وجوب پیدا می‌کند.

عرض کنم در کتاب عروه هم اگر نگاه بکنید، و کتاب‌های؛ حالا عروه چون نزدیک ما است، از اقسام صلاة واجبه را هم نوشته یکی «الواجبة بالنذر و أخويه» و شبه آن. این خیلی رایج است. در کتب فقهیه ما خیلی رایج است. مرحوم آقای خمینی حاشیه زدند که نه آقا، صلاة اللیل به نذر واجب نمی‌شود. صلاة به همان استحباب خودش می‌ماند. دقت کنید. «إِنَّمَا الْكَلَامُ يَجِبُ الْوَفَاءُ بِالنَّذْرِ، لَا تَجِبُ صَلَاةُ اللَّيْلِ». این که صلاة واجب بشود به نذر را قبول نمی‌کنیم. صلاة اللیل کما کان وقتی می‌خواهد انجام بدهد یا قصد امرش را می‌خواهد بکند، قصد امر استحبابی می‌کند، ولو بعد از نذر. صلاة اللیل به حال استحبابی خودش می‌ماند، «إِنَّمَا الْكَلَامُ يَجِبُ عَلَيْهِ الْوَفَاءُ بِالنَّذْرِ».

البته عرض کردم در عروه آمده مرحوم استاد قدس الله نفسه آقای خویی اولاً نظرشان همان حرف صاحب عروه بود، واجب به نذر می‌نوشتند، نوشتند. بعد در دوره بعدی که یک دوره کامل گفت، عرض کردم حاشیه ایشان هم که نوشتند اول با جلسه حاشیه عروه بوده، در حدود تقریباً بعد از زمان مرحوم جدمان، مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی، ایشان نوشتند. یک حاشیه هم بعد نوشتند بعد از این که عروه را درس دادند. یاد می‌آید من خیلی صبح‌ها قبل از این که بروم درس، می‌خواندم، عروه با حواشی را نگاه می‌کردم، حاشیه آقای خویی را هم نگاه می‌کردم، خب مثلاً مراجعه می‌کردیم می‌دانستیم مسئله درش نیست، بعد در ذهن هم بود که امروز آقای خویی از حاشیه خودش هم برمی‌گردد؛ می‌رفتیم درس، همین جور بود،

از حاشیه خودش؛ چون می‌دانستیم چند تا روایت دارد، روایت مشکل سندی دارد یا ندارد، مشکل عمل دارد یا ندارد. تمام مبانی؛ آقای خویی خوبی‌اش این بود خیلی فقه را مرتب می‌گفتند، می‌توانست انسان روی آن برنامه‌ریزی کند از این جهت. شیخ انصاری فقه‌اش این طور مرتب نیست، خیلی به هم پیچیده است. آقای خویی خیلی فقه‌شان مرتب بود. و می‌رفتیم درس، آقای خویی برمی‌گشتیم. یعنی همان که من تصور می‌کردم می‌گفتم امروز آقای خویی از حاشیه‌شان برمی‌گردد، می‌دیدیم بله، آقای خویی از حاشیه؛ یک حاشیه جدیدی که نوشتند که بعداً مدینه العلم چاپ کرده، این حاشیه دوم ایشان است. شاید نمی‌دانم یک چهارم، یک پنجم حاشیه قدیمی‌شان عوض شده است.

علی‌ایّ حال، در حاشیه جدید نوشتند: نه، صلاة اللیل مستحب است، نذر تعلق گرفته به وفای به نذر. دقت کردید چه شد؟

یکی از حضار: اختلافش در قضا کردن نماز شب نمی‌تواند خودش را نشان بدهد؟ اگر بگوییم نمازش واجب است، قضا شد باید قضایش را بخواند،

آیت الله مددی: نه واجب نداریم

یکی از حضار: ولی اگر بگوییم مستحب است، قضا...

آیت الله مددی: نه، استحباب قضا دارد، نه واجب. اگر نذر کرده مطلقاً بخواند، ولو بعد الوقت نه به نذر باید بخواند. بنده سرا پا تقصیر البته ببینید، از نظر تاریخی، این‌ها چون ننوشتند، این مطلب که به نذر واجب می‌شود، این خیلی قدیمی است در فقه شیعه. به نظر من در فقه الرضا هم آمده، در فقه؛ اصلش مال آن جا است. سرّ این که فقهای ما، دقت کردید؟ چون این فقه الرضا یک کتاب فوق العاده‌ای است انصافاً. شرحش را سابقاً دادم، دیگر امروز نمی‌خواهم وارد بحث بشوم. این به لحاظ تاریخی.

به لحاظ علمی خوب دقت کنید، این نکته‌اش بیشتر سرّ نکته اجتماع امر و نهی بود، اجتماعی و امتناعی‌ها. کسانی که قائل به امتناع بودند، مثلاً می‌گفتند الان ذات صلاتی که در دار غصبی است، این ذات صلاة، یعنی نکته‌ای را که آقایان در باب امتناع گرفتند؛ وقت گذشته، باشد برای فردا، خیلی طولانی می‌شود، اذیت می‌شوید، خیلی وقت گذشته است. این را من فقط گفتم یک فکری بکنید، شرحش را فردا می‌دهم. چون آقایان به این شرح‌ها ملتفت نشدند. شرح مطلب را فردا عرض می‌کنم. البته این مبنا را قبول نداریم در باب اجتماع امر و نهی، ولیکن این مبنا در ذهن آقایان بوده است. ولو قبول نداریم، اما در ذهنشان بوده است.

یکی از حضار: اگر تاریخ به هم بخورد، باید دوباره بنویسیم. همه عوض می‌شود.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: خارج اصول فقه -

چهارشنبه - ۲۰۲۶/۰۹/۳۰ - ۱۴۰۵/۰۷/۰۸

جلسه: ۱۴

صفحه ۱۲

آیت الله مددی: نه، درست بفهمیم، عوض نمی شود. بعضی ها به من می گویند عوض می شود، نه...
.....

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین